

بقلم : آقای قویم الدوله

## امیر خسرو دهلوی

- ۵ -

پرتو التفات سلطان غیاث الدین بلبن، چنانکه در شماره پیش گفتیم، بر امیر  
یمین الدوله خسرو افتاد.

این پادشاه عظیم الشان استاد سخن را، که جوان مہذب خوش سپہای فرخنده  
دیدار شیرین گفتاری بود، بخود نزدیک ساخت و جناح مرحمت بر سرش گسترد،  
صلوات گرانش می بخشید.

امیر خسرو چون تشویق دید سخن را بدرجہ بلند رسانید.

بلبن دارای ذوق سلیم و سلیقہ مستقیم بود، شعر، ادب و موسیقی و هنرهای  
زیبا را دوست میداشت، شعراء و هنرپیشگان را تشویق میکرد. صنعت معماری  
و حجاری و نقاشی در روزگار فرخ او روی بترقی نهاد.

کار امیر خسرو، که عقل و کیاست و ذوق و نشاطی فائق الوصف داشت،  
باندک زمانی در دربار دہلی بالا گرفت و منظور گشت؛ بشیرین زبانی و بذله گوئی  
و لطف سخن دل پادشاه و شاهزادگان را ربود. — زبان رسمی دربار پارسی بود.

سلطان غیاث الدین بلبن شیفته ادبیات و فرهنگ ایران بود، با وزراء و امراء  
و سرداران و خواجہ تاشان خود بیارسی سخن میگفت، (۱) طبع موزون روانی داشت.

(۱) زبان پارسی با کوچیدن پارسیان در سده نخستین هجری بہندوستان و  
فتوحات درخشان ناصرالدین ابو منصور سبکتکین و پسرش سلطان یمین الدوله ابو القاسم  
محمود غزنوی در آن شبہ قارہ بہنادر نفوذ کرد.

یمین الدوله پنجاب را — که کشور آبادیست دارای بلاد و نواحی بسیار و رساتیق  
بیشمار — در اوائل سده پنجم گشود، اخلافش لاهور را دارالملک کرده بر وسعت و  
زیبایی آن شهر شہیر افزودند، وزراء و امراء و قضاة و کتاب و اصحاب دواوین ایشان  
ایرانی بودند.

پاسی از شب را در همنشینی با فرزندان میگذرانید ، چون بخوابگاه میرفت  
برایش ساعتی اخبار دول و اقوام و سیره رجال میخواندند .

از بزرگان محترم « کتلو » خان شهره بچه‌جو ، برادر زاده سلطان غیاث -  
الدین بلبن امیری سخن‌شناس و ادب دوست و شاعر نواز بود بامیر یمین‌الدین  
خسرو عنایت خاصی داشت .

امیر کتلو جوانی نیکولقا ، فرخنده دیدار ، حساس ، پر شور و دارای ذوق  
سلیم و روح بیقراری بود .

سلطان این پسر برادر را بسی دوست میداشت ، نازش را میکشید ، لقب « کشلی  
خان » بدو داده ، مال و خواسته بسیارش بخشیده بود .

کتلو دست بخشنده و دربار با شکوهی داشت ، مجلل میزیست و در همه ابواب  
بزرگی بی نظیر بود .

با زائران گشاده و خندان و تازه روی

وز دست او غنی شده زائر بسیم و زر

امیر کتلو در باغستانهای کران رود چمنای کوشکی دلاویز و زیبا با تجملی  
سخت نیکو و بوستان باصفایی بسان روضه ارم طرب انگیز داشت .

درختانش ز بس دادم بهم دست ره خورشید گشته بر زمین پست

گلش بینخار و خارش غیرت گل شده سرمست انگورش خم مل

هوایش از غبار انده آزاد غبار افشان طرف دامنش باد

ایوانی رفیع و کوشکی زیبا که موزه نفااس و مخزن جواهر بود .

باغی چون بهشت آراسته که بدان مثل زندی درخرمی و نکویی .

کتلو از خود راضی بود ، جلال و شکوهی خیره کننده و تجملی نیکو ،

غلامان ماهر و و کمیزکان زهره جبین نارپستان چون ستارگان تابان داشت .

دولت سرایش پاك و پا كیزه ، مرتب و منظم ، اسباب كار و خدمت هر يك در جای خودش حاضر مانند جعبه سازی تمام عیار ، اوانی و اثاثه و هر چه بایست از لوازم فراغت و آسانی در آنجا فراهم ، اسبابش بر همه شادیاها مهیا .

سرایش را دری بینی گشاده      بدر بر چاكران با شهد وشكر  
نه حاجت مر ترا گوید كه منشین      نه دربان مر ترا گوید كه مگذر  
اگر «كتلوا» بود و نه تودر كوشك      بیاش و آرزو ها را بر آور

روزهایی كه سلطان بامداد پگاه بر می نشست و بشكار میرفت - با تازیان و یوزان و باز و اشكره - برخی از سران مقربان در گاه و اعیان حضرت چاشتگاه در بستانسرای امیر كتلواخان فراهم می آمدند ، غلامان در سفره خانه كوشك خوانی میگستردند ، اغذیه گوناگون و خوراكهای لذیذ از گوشت بره و مرغ و ماهی می آوردند .

بزم سرور و بساط باده و نقل (۱) و میوه را در طرف چمن و کنار گلزار می آراستند . میهمانان از تالار و ایوان كوشك بیوستان میشدند ، بسی تكلف میدیدند ، زیرا كه میزبان همتی بلندداشت و مروت و سخاوتش تمام بود .

بیاعش اندر بزم و بدستش اندر جام      بجامش اندر میئی بگونه رنگ (۲)  
مجلس تازه و انس بی اندازه میگشت ، یاران بمنادمت و شرب مدام می نشستند ، دست بساغر و ساتکین می بردند ، باده روان میشد و دورها پیایی .

زان می كه چو آه عاشقان از تف      انگشت كند در آب زورق را  
رامشگران می آمدند ، بر مصطبه کنار آبگیر می نشستند و دست بكار می بردند ،  
قوالان با هنگی روح نواز میخواندند :

(۱) آنچه در بزم می كساری از قسم ترش و نمکین و کیاب و غیره خورند آن را نقل (بفتح النون) گویند .

(۲) برای رنگ ۳۱ معنی نیشته اند . در این جا « زر » خالی از مناسبت نیست .

چو در دست است رودی خوش      بزن مطرب سرودی خوش  
 که دست افشان غزل خوانیم      و پاکوبان سراندازیم  
 میهمانان ساعتها میگفتند و می شنودند، از گلبن عیش گلپای مسرت میچیدند  
 و روز را در عزت نفس و هزت طبع و وسعت عیش بپایان می آوردند .

عیش خوش بودشان در آن بستان      باده در دست و نغمه در دستان  
 امیر خسرو ، که بیشتر روزان و شبان در محافل انس کتلو خان حاضر بود ،  
 گاه گاه زمزمه آغاز میکرد و از نوادر اشعار پارسی و تازی میخواند (۱) . کتلو  
 در بزمی که استاد سخن حاضر نبود نمی شکفت .

جدا نبودی از خدمت مبارک او      بوقت بار و بهنگام مجلس و گه خوان  
 امیر کتلو - که خوشی روان را بهتر از خوشی تن میدانست و زر و خواسته  
 در نظر بلندش از خاک پست تر بود - به نمیدمان و خنیاگران و قولان زر و جامه  
 میداد و بهانه جستی تا چیزی شان بخشیدی . کرم و سماحت وی اندازه نداشت ،  
 قوت در سرمشتش مضمحل و فضیلت در ذاتش مخمر بود ، زیرا که خوب میدانست  
 که احسان هر گز ضایع نگردد .

کن حدیثاً حسناً ذکره      فانما الناس احادیث  
 دوسال و اندی که امیر خسرو در مصاحبت کتلو خان گذرانید دوران خوش  
 جوانی و بهار کامرانی او بود . استاد سخن به مصلحتدید امیر کتلو زن خواست ،  
 ز تباری که ستوده ست باصل و بگهر ، و دارای فرزند شد .  
 غایت زند گانی سعادت است و نیل بآن مستلزم فضائل دنیوی می باشد .

ناتمام

(۱) در شماره های دیگر خواهیم گفت که امیر خسرو دهلوی علماً و عملاً موسیقی  
 را میدانسته و آواز خوشی داشته است .